

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در روایاتی است که مشتمل بر عدم جواز خروج زن از خانه مگر به اذن زوجها است. باید دید آیا از این روایات یک اطلاق موسعی استفاده می‌شود که بگوئیم مرد مطلقاً می‌تواند ممانعت کند از خروج زن از بیت و زن اگر بخواهد از بیت خارج شود مطلقاً باید استیذان از شوهر کند ولو منافات با حق زوجیت نداشته باشد، یا اینکه این روایات محمول بر آنجایی هست که منافات با حق زوجیت دارد؟ در نتیجه به قول مرحوم خوئی از مصادیق نشوز می‌شود؛ یعنی وقتی مردی به زنش می‌گوید در خانه بمان برای تمکین یا برای ادای حق زوجیت، اینجا اگر از منزل خارج شد خودش مصداق برای حق نشوز است.

دیدگاه محقق خوئی

مرحوم خوئی در بحث صلاة مسافر درباره اینکه اگر زن بدون اذن شوهر از خانه خارج شود مصداق سفر معصیت است یا نه؟ می‌فرماید: این‌که سید فرمود سفر زوجه بدون اذن زوج سفر معصیت و حرام است، «لا دلیل علی حرمته علی الاطلاق»؛ ما علی الاطلاق دلیلی بر حرمتش نداریم، «بل حتی مع النهی»؛ حتی اگر شوهر نهی کرده باشد، «فضلاً عن عدم الاذن إلا اذا كان موجِباً للنشوز»؛ مگر اینکه صدق نشوز کند، «و منافياً لحق الزوج»؛ و منافات با حق زوج داشته باشد. این حق زوج یعنی حق زوج در همان زناشویی و در تمکین.

«فإن هذا المقدار مما قام عليه الدليل»؛ یعنی اگر زن عملی انجام بدهد که منافات با حق زوج دارد این مصداق نشوز است و دلیل به همین مقدار دلالت دارد، «و علیه يحمل ما ورد فی بعض الاخبار من حرمة الخروج بغیر الاذن»؛ این روایاتی که داریم که زن اگر بدون اذن خارج شود حرام است، باید بر فرضی حمل کنیم که صدق نشوز می‌کند، «فإن المراد بحسب القرائن خروجاً لا رجوع فيه بنحو یصدق معه النشوز»، خروجی که صدق نشوز کند، البته اینجا «لا رجوع فيه» هم آوردند اما این دخالتی ندارد، ممکن است زن بگوید من دو ساعت می‌خواهم با دوستانم بروم صدق نشوز کند اما به منزل برمی‌گردد. لذا این‌گونه نیست که در نشوز به منزل برنگردد!

بعد می‌فرماید: «و کیف ما كان فلا دلیل علی أن مطلق الخروج عن البيت بغیر الاذن محرمٌ علیها»؛ ما دلیل نداریم که مطلق خروج بدون اذن حرام است، «ولو بأن تضع قدمها خارج البيت لرمی النفايات مثلاً»؛ می‌خواهد زباله‌ها را بیرون از خانه بگذارد اگر مرد بگوید اجازه نمی‌دهم حق ندارد این کار را بکند نمی‌شود گفت این هم حرام است.

ادامه روایات

تا اینجا آن روایت باب 79 حدیث اول، ما گفتیم یک کبرایی را پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند بعد تطبیق کردند، اینها در روایات

اولاً نظیر همین دارد که گاهی ائمه علیهم السلام یک کلی را می‌گویند، مثلاً دو سه تطبیق هم برایش ذکر می‌کنند، اینجا محور بحث باید روی کلی و کبری برود، ببینیم که مفاد آن کبری چیست؟ هر چه آنجا گفتیم در مواردی که انطباق شده همان را پیاده می‌کنیم، گفتیم «آن تطبیعه و لا تعصیه» اطلاق ندارد؛ چون ما می‌دانیم مطلق موارد اطاعت واجب نیست! در بعضی از موارد هست، قدر متیقنش همان مسئله حقوق زوجیت، تمکین و زناشویی است.

روایت چهارم

این روایت مربوط به باب 91 و حدیث اول است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَرَجَ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ فَعَهَدَ إِلَى امْرَأَتِهِ عَهْدًا أَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِهَا حَتَّى يَفْقَدَ قَالَ وَ إِنْ أَبَاهَا قَدْ مَرَضَ فَبِعْتِ الْمَرْأَةُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَسْتَأْذِنُهُ أَنْ تَعُودَهُ فَقَالَ لَا اجْلِسِي فِي بَيْتِكَ وَ أَطِيعِي زَوْجَكَ قَالَ فَتَقَلَّ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ ثَانِيًا بِذَلِكَ فَقَالَ اجْلِسِي فِي بَيْتِكَ وَ أَطِيعِي زَوْجَكَ قَالَ فَمَاتَ أَبُوهَا فَبِعْتَتْ إِلَيْهِ أَنْ أَبِي قَدْ مَاتَ فَتَأْمُرُنِي أَنْ أَصْلِيَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَا اجْلِسِي فِي بَيْتِكَ وَ أَطِيعِي زَوْجَكَ قَالَ فَدُفِنَ الرَّجُلُ فَبِعَتْ إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ اللَّهُ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَ لِأَبِيكَ بِطَاعَتِكَ لِزَوْجِكَ.^[1]

در مورد عبدالله بن القاسم الحضرمی گفتند «کذاب»^[2] «واقفی»^[3]، پس حدیث از جهت سند اعتباری ندارد. در زمان پیامبر مرد انصاری با زن خود عهد می‌کند که از خانه بیرون نرو تا اینکه برگردم. پدر این زن مریض شد، زن از پیامبر اجازه گرفت که اجازه می‌دهید که پدرم را عبادت کنم یا نه؟ پیغمبر فرمود: «لا، اجلسی فی بیتک و اطیعی زوجک»، بیماری پدر زن خیلی سنگین شد. زن دوباره خدمت پیامبر فرستاد و گفت پدرم مریض است. حضرت همان جواب را داد. «فمات أبوها»؛ پدرش مُرد. کسی را خدمت پیامبر فرستاد و گفت: پدرم مُرده اجازه می‌دهی که من بر او نماز بخوانم، پیغمبر فرمود نه. پدر را دفن کردند. بعد پیغمبر وقتی شنیدند پدر را دفن کردند کسی را فرستادند سراغ این زن و فرمودند: «إن الله قد غفر لك لأبيك بطاعتك لزوجك»؛ خدا به خاطر اینکه تو از شوهرت اطاعت کردی هم خودت را بخشید و هم پدرت را.

بررسی روایت

در این روایت با قطع نظر از مسئله سند چند نکته وجود دارد:

نکته اول

اولین نکته این است که بگوئیم این مرد نهی کرده از خروج از خانه، پس روایت دلالت بر این ندارد که هر وقت زن بخواهد برود باید اذن بگیرد و چه بسا به قرینه این روایت آن روایاتی که می‌گوید زن اگر بخواهد از خانه خارج شود باید با اذن مرد باشد بگوئیم مراد این است که نهی مرد نباشد، همین کافی است. این هم خودش یک احتمال در مسئله است، بگوئیم مجرد عدم النهی کافی است.

من در میان اقوال ندیدم کسی به این قول تصریح کند ولی می‌شود از دل این روایات، اگر آن مطلب محقق خوئی را نگوئیم در مرحله بعد بگوئیم نهی شوهر موجب مخالفت است و مخالفت عرفاً نشوز می‌آورد و با فرض نهی بگوئیم اشکال دارد، ولی خروج از خانه محتاج به اذن باشد این را اثبات نمی‌کند.

نکته دوم این تعلیل و نتیجه‌ای است که پیامبر آوردند: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَ لِأَبِيكَ بِطَاعَتِكَ لَزُوجِكَ»؛ چون تو از زوج خود اطاعت کردی، این تعلیل نشان دهنده این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دنبال این بودند که این زن یک مرتبه بالایی از غفران الهی را به دست بیاورد، اگر اطاعت زوج واجب است باید مثل بقیه واجبات که انسان انجام می‌دهد استحقاق جنت داشته باشد و فرقی نمی‌کند.

پس معلوم می‌شود یک مرتبه بالایی است و آنقدر مسئله تبعیت زن از مرد در اسلام مطرح است که در این تعبیر قرار گرفته است؛ یعنی ما از این تعبیر پیامبر می‌توانیم بفهمیم که «لِيسَ عَلَى حَدِّ الْوَجُوبِ»، اما این عمل از بسیاری از واجبات نتیجه بالاتری دارد و ما این را قبول می‌کنیم، این نکته مهمی است. ما یک وقت می‌گوئیم دین می‌گوید نه، زن لازم نیست از مرد تبعیت کند و فقط در آن دایره زوجیت، مثل اینکه بعضی از کسانی که ازدواج می‌کنند همان روزهای اول می‌گویند زن چه وظیفه‌ای دارد و مرد چه وظیفه‌ای دارد؟ و می‌خواهند زندگی را بر اساس مَرِّ وظایف شرعی تشکیل بدهند! این زندگی به سامان نمی‌رسد.

اسلام می‌گوید یک سری امور هست که حتی ملاکش از بعضی از واجبات بالاتر است اما واجب نیست، می‌گوید من واجب نمی‌کنم که تو اذن بگیری، اما اگر اذن گرفتی اثرش از صد تا نماز برای تو بالاتر است، این را می‌توانیم از این روایات به خوبی بفهمیم که با قطع نظر از صناعت فقهی که ما به چه نتیجه فقهی می‌خواهیم برسیم آیا اطلاق را بفهمیم یا آن فرمایش محقق خوئی و نائینی، اما می‌شود از روایات فهمید که اگر زن از شوهرش تبعیت کند مطلقاً این یک ملاکی دارد که در فرض وجوبش هم نیست.

بنابراین یک وقتی در بعضی از بحث‌های اصولی در اینکه آیا مستحب می‌تواند با واجب تزام کند، ما گفتیم من حیث التکلیف نمی‌تواند تزام کند، آن وجوبی است و این استحبابی است، اما ممکن است یک عمل مستحبی از واجب بالاتر باشد، مثلاً بگوئیم ملاک نماز شب بالاتر از نماز صبح است، خود اینکه شارع بنا دارد بر اینکه این زوجیت بماند و یکی از راه‌های ماندن تبعیت است؛ یعنی واقعاً در خانه‌هایی که زن تابع مرد است، البته باز کنارش نمی‌خواهیم بگوئیم مرد هر ظلمی بخواهد به این زن بکند، نه! روی مصالحی که تشخیص می‌دهد می‌گوید این کار را بکن، این را بخر، اینجا برو، آنجا نرو، در اینجا مسلم اگر زن تبعیت کند بناءً این خانواده استمرار پیدا می‌کند.

لذا اگر ما قرینه آوردیم بر اینکه واجب نیست اما نمی‌خواهیم نفی این جهت را کنیم. امروز یک عده از زن‌ها می‌گویند فقه را برای ما بگوئید چه می‌گوید؛ مثلاً فرمایش محقق خوئی را می‌گوئیم. مثلاً می‌گوییم در یک معامله مضطرّ به عنوان فقهی می‌گوئیم فرشی که ده میلیون ارزش دارد اگر این مالک به خاطر مریضی بچه‌اش پول نیاز دارد و این فرش را یک میلیون فروخت معامله صحیح است و هیچ فقهی نمی‌گوید این معامله باطل است، ولی قطعاً شارع در این معامله و در این پول برکت قرار نمی‌دهد. در اینجا هم می‌گوئیم من حیث نظر فقهی ما ممکن است به همین نتیجه محقق خوئی برسیم، شاهدش همان کبری بودن صدر روایت حدیث اول باب 79 است و قرائن دیگر.

ولی این جهت هم نباید بگوئیم که اگر ما سخن محقق خوئی را زدیم مطلقاً لازم نیست، اگر می‌خواهی زندگی‌ات بماند، اگر می‌خواهی غفران الهی شامل حال تو بشود، اگر می‌خواهی نگاه خدا شامل حال تو بشود، پس از شوهرت مطلقاً تبعیت کن.

1. نکته اول این است که مورد روایت نهی است؛ یعنی از روایت استفاده نمی‌کنیم که زن هر وقت از خانه بیرون برود اذن مرد لازم است.

2. نکته دوم تعلیل «إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَابِيكَ»، از این تعبیر می‌فهمیم اینکه پیامبر فرموده «اجلسی فی بیتک» به عنوان لزوم فقهی نیست، بلکه ارشاد به این مطلب بوده است: در خانه‌ات بنشین، از شوهرت اطاعت کن، پیامبر دنبال این بوده که این زن به آن غفران مهم هم خودش و هم پدرش برسد. لذا از تعلیل این مطلب را به خوبی استفاده می‌کنیم. لذا این «اجلسی» وجوب فقهی نیست؛ یعنی با قرینه تعلیل «إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ» ظهور در این دارد که پیامبر ارشاد کردند او را که اگر بنشینی. پیامبر برای آن مقام بالا فرموده «اجلسی»، پس «اجلسی» عنوان وجوب فقهی را ندارد یا لااقل مشکوک است.

3. نکته سوم (که مرتبط با نکته دوم است) آن است که ما متن روایات را باید با مجموعه ضوابط دیگری که داریم از جمله اینکه یک چیزی بر خلاف فطرت نباشد، از جمله اینکه یک چیزی بر خلاف خود سنت هم باشد، یک کسی می‌گوید «عیادة المریض مستحبۀ» مگر در جایی که زوج منع کند.

کسانی که قائل به این هستند که اذن زوج علی الاطلاق لازم است این سخن را می‌زنند ولی همین که زن بفرستد که پدرم مریض شده و من می‌خواهم عیادت کنم و شوهرش هم به مسافرت رفته، اینجا نمی‌توانیم بگوئیم از باب منافات با حق زوجیت است؛ یعنی اینجا مرحوم خوئی نمی‌توانند از راه مسئله تنافی و حق زوجیت وارد شوند، شوهرش مسافرت است. مخصوصاً تجار قدیم شش ماه سفر می‌رفتند و شش ماه می‌آمدند می‌ماندند، سفرهای قدیم لااقل یک ماه طول می‌کشید، این پدرش هست و مرضش هم منجر به موت می‌شده، اصلاً نمی‌شود قبول کرد که پیغمبر از نظر فقهی گفته باشد که حق نداری بروی این مشکل می‌شود، معلوم می‌شود که دنبال یک کمالی برای این زن بوده و دنبال این بوده که آن مرتبه عالیه را تحصیل کنند.

نکاتی درباره عظمت علمی امام خمینی

من راجع به امام خمینی این جمله را عرض کنم که خود من با اینکه یک دوره اصول 23 ساله را گفتم و حرفهای امام را قدم به قدم به دقت مورد بررسی قرار دادم، هر چه زمان می‌گذرد اعتقادم به علمیت امام واقعاً بیشتر می‌شود و هر چه بیشتر توجه می‌کنم به نوآوری‌ها و حرفهای تازه امام در اصول، در فقه، انسان بیشتر می‌رسد. حوزه‌های علمیه همان طوری که باید با همه مردم در مسائل انقلاب و مسائل سیاسی همراه باشند و در خیلی از این امور باید پیشگام باشند که بحمدالله هستند، ولی متأسفانه در حوزه‌های علمیه هنوز قدر علمی امام روشن نیست.

واقعاً یک مظلومیت علمی برای امام در حوزه‌ها می‌بینیم و این مطلبی است که باید همه تلاش کنیم، تعصب نیست که بگوئیم روی علاقه مفرطی که انسان به امام دارد که من این را می‌گویم، من واقعاً علاقه‌ام مفرط است و بر این افراطم افتخار می‌کنم، اما این قضاوت راجع به مسائل علمی خدا می‌داند روی علاقه نیست و روی این است که انسان می‌بیند این مرد چه مقدار عمیق و دقیق بوده و چه مقدار حرف دارد. نسبت به معاصرین خودش بسیار جلوتر بوده اما طوری وانمود کردند در حوزه‌ها که امام نسبت به اقران خودش از جهت علمی عقب‌تر باشد.

یکی از بزرگان از شاگردان مرحوم خوئی در مشهد بودند که به من خیلی محبت داشتند و من هم خیلی ارادت داشتم خدمت ایشان، در اواخر عمرشان فرمودند من مجدد یک دوره اصول شروع کردم و دارم تقریراتش را می‌نویسد، گفتم در این دوره اصول‌تان نمی‌خواهید مبانی امام را بیان کنید، ایشان گفت مگر آقای خمینی اصول دارد؟! من خیلی تعجب کردم، عین همین تعبیر را داشت با اینکه یک شخصیتی بود که با امام هم بی‌ارتباط نبود و با انقلاب هم بی‌ارتباط نبود، گفتم یعنی چه؟ چه حرفی است که شما می‌زنید، من برگشتم قم به دفتر نشر امام پیغام دادم که برای ایشان اصول امام را بفرستید، فرستاده بودند، سفر

بعد که من رفتم ایشان گفت من از اصول ایشان هیچ خبر نداشتم!

می‌خواهم بگویم مسئولین حوزه آن توجهی که باید داشته باشند ندارند، من حمل بر غفلت می‌کنم! چون مسئولین حوزه ما همه انقلابی‌اند ولی غافل‌اند و از این مسئله غفلت دارند و یا از مبانی اصولی امام اطلاع ندارند، این مناهج را هر چه من بیشتر کار می‌کنم امام به عنوان یک متن کتاب درسی نوشته، اصلاً قلم امام در مناهج با قلم امام در کتاب البیع خیلی فرق می‌کند، پیداست این کتاب به عنوان متن درسی نوشته شده اما در ذهن این آقایان نمی‌آید که یک بار این مناهج را باز کنند، یا به گروهی بدهند که ببینند، ببینید این را متن قرار بدهید و متأسفانه در اثر این بی‌توجهی اصلاً مسئولین حوزه، محلی از اعراب برای مکتب قم نگذاشتند!

قم مرحوم آقای حائری را داشته، آقای حائری خیلی در اصول حرف دارد، مرحوم بروجردی را دارد، اصلاً مبنای اینها نباید مطرح باشد، امروز غالب درسهای خارج مبانی بزرگان نجف است، البته همه ما ریزه خوار اساتید و بزرگان نجف هم هستیم ولی چرا باید این بخش فراموش شود.

به هر حال، واقعاً برای مظلومیت علمی امام خمینی هر کسی به سهم خودش کار کند، شما خیلی‌هاitan استاد کفایه هستید، بعضی هم که خارج می‌گویید، در درس‌ها مبانی امام را ببینید، این کتاب البیع امام را من از وقتی مکاسب می‌خواندم می‌دیدم، خدا رحمت کند مرحوم آیت الله پایانی (استاد بزرگوار ما رضوان الله تعالی علیه که من خيارات مکاسب را با دو نفر از دوستانمان در ایام تعطیلات، پنجشنبه، جمعه، دهه محرم، ماه رمضان، تا مقداری که ایشان در تابستان قم بود، چون ایشان به اردبیل می‌رفتند تابستان‌ها، این مرد با آن تواضع فراوانی که داشت و شاگرد پروری‌ای که داشت. ما گاهی اوقات هشت صبح منزل ایشان می‌رفتند و ساعت یازده بیرون می‌آمدیم)، در همان بحث خيارات من بحث خيارات امام را هم می‌بردند و اوایل پیروزی انقلاب هم بود، مرحوم پایانی (هم از شاگردان مرحوم شریعتمداری بود که) در حوزه صیغه انقلابی نداشت ولی بسیار مرد خوش نفسی بود.

حتی آن زمان بعضی از طلاب انقلابی رفته بودند پیش پدر ما که شما چرا اجازه می‌دهید فلانی درس آقای پایانی برود؟! پدرم فرمودند یک چنین اشکالی شده، گفتم من از ایشان کلمه‌ای علیه انقلاب نشنیدم، علیه امام نشنیدم، بعد به پدرم عرض کردم بالاتر هم عرض کنم که من خيارات امام را می‌برم در جلسه درس و به ایشان عرض می‌کنم این قسمتش را من دیشب مطالعه کردم متوجه نشدم، چون آن زمان می‌خواندیم، البته حالا هم بعضی از قسمت‌هایش متوجه نمی‌شوم، اینقدر عمیق نوشته، اینکه کتاب البیع امام و خيارات امام در حوزه‌ها جا نیفتاده روی مشکل بودنش هست و نه اینکه مطلب ندارد. شما صفحه‌ای را باز نمی‌کنید که مطلب نداشته باشد. ما به استادمان آقای پایانی عرض می‌کنیم این را توضیح بدهید، ایشان می‌گفت اجازه بدهید من امشب ببینم فردا می‌امد اولاً می‌فرمود من نمی‌دانستم اینقدر ایشان دقیق و عمیق بحث کرده، چه مطلب مهمی دارد، گاهی اوقات هم مورد نقض و ابرام قرار می‌گرفت.

کتابهای امام لااقل در حوزه‌ها باید احیا شود. مسئولین سیاسی ما در کشور نتوانستند افکار سیاسی امام را درست برای نسل امروز بیان کنند، این هم یک ناراحتی و عقده دیگری است که ما داریم. مسئولین حوزوی مقام علمی امام را نتوانستند روشن کنند و مسئولین سیاسی آن افکار و اندیشه‌های سیاسی امام را. تنها چیزی که گاهی به من امید می‌دهد این است که وقتی چهارده خرداد می‌شود رهبری معظم صحبت می‌کنند دقیق‌تری مطالب را راجع به امام بیان می‌کنند، این برای ما امیدبخش است ولی از ایشان که بیائیم سراغ مسئولین دیگر اصلاً فکر سیاسی امام را نه درست می‌فهمند و نه درست بیان می‌کنند و نه درست تحلیل می‌کنند.

هر کسی به سهم خودش، نه از این باب که بگوئیم انقلابی هستیم و می‌خواهیم این کار را بکنیم، امام یک شخصیتی است از

جهت علمی بسیار قوی و صاحب مبناست، در فقه مبنا دارد، در اصول مبنا دارد، در فلسفه مبنا دارد، در عرفان مبنا دارد، در تفسیر مبنا دارد. الآن خیلی‌ها هستند که 20 تا 30 سال درس خارج می‌گویند و آخرش همان فرمایش محقق خوئی را قائل‌اند، این مبنا نشد! یعنی یک پایه‌ای بگذارد و امام از این احداثات در فقه و اصول و تفسیر و فلسفه و عرفان زیاد دارد. روی اینها یک مقداری کار بشود تا اندازه‌ای حق امام را ادا کنیم.

من این جمله را می‌گویم و قیامت هم پای آن می‌ایستم، با هزار و یک دلیل؛ امام بر اسلام حق پیدا کرده، بر ما حق دارد، بر حوزه‌ها حق دارد، بر نسل گذشته و آینده حق دارد، یک مقدار از این حقش را ادا کنیم و افکار علمی و سیاسی‌اش را دقیقاً بفهمیم و این را به نسل آینده منتقل کنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. الکافی 5- 513- 1؛ الفقیه 3- 441- 4532؛ وسائل الشیعة؛ ج20، ص: 174، ح 25350- 1.

[2]. رجال النجاشی - فهرست أسماء مصنفی الشیعة، ص: 226، شماره 594.

[3]. رجال الشیخ الطوسی - الأبواب، ص: 341، شماره 5089.